



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَكِبِينَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷) فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸)﴾

جریان اسناد شك به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اموری است که گذشته از استحالۀ عقلی هم شواهد سباق آیات این يك، و سیاق آیات دو، و قراین مفصل سه این را نفی می کنند یعنی گذشته از آن استحالۀ عقلی هم آنچه از آیه محل بحث منسب است که از او به سباق آیه یاد می شود يك، و هم از آنچه که از یکی دو تعبیر بعدی که از او به عنوان سیاق آیه یاد می شود دو، و هم از آیات دیگری که به عنوان قرینه مفصله از آنها یاد می شود سه، معلوم می شود که شك مال پیغمبر نیست اما سباق آیه اگر يك فرد عادی به دیگری بگوید که من این مطلب را که به تو گفتم اگر شما شك دارید از فلان کس پیسید یا از فلان گروه پیسید این معقول هست اما اگر ذات اقدس الاله دارد با پیغمبرش سخن می گوید او را خطاب قرار می دهد گوینده این کلام خداست این کلام وحی است خب چه کسی به پیغمبر می گوید اگر شك داری از یهودی ها پیرس؟ این فرض دارد که خدا به پیغمبر از راه وحی بگوید ﴿فان كنت في شك﴾ خوب اگر کسی از راه وحی یقین پیدا نکند يك از گوینده ای مثل خدا

یقین پیدا نکند دو، از یهودی یقین پیدا می‌کند؟ این اگر آفتاب به يك کسی حرف بزند بگوید آقا اگر شما نتوانستی ببینی يك شمع روشن کن این معقول هست؟ گوینده آفتاب است آن که پیام آفتاب را می‌رساند شعاع آفتاب است بعد به آدم بگوید اگر تو ندیدی این چیز را نمی‌بینی شمع روشن کن پس از سباق آیه يك محقق یقین پیدا می‌کند که مخاطب پیغمبر نیست از سیاق آیه هم بشرح ایضا [همچنین] برای اینکه در سیاق آیه دو تعبیر دارد ﴿الحق من ربك فلا تكونن من الممترين * و لا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله فتكونن من الخاسرين﴾ مگر پیغمبر آیات الاهی را تکذیب می‌کند مگر پیغمبر جزء خاسرین است این سیاق نشان می‌دهد که ﴿فان كنت في شك﴾ مربوط به از قبیل «ایاك اعنى و اسمعى یا جاره» است هیچ پیغمبری حرف خودش را تکذیب می‌کند؟ هیچ پیغمبری وحی خودش را تکذیب می‌کند؟ از این مکذبین نباش پیداست که آن ﴿فلا تكونن من الممترين﴾ يك خطاب ﴿و لا تكونن من الذين كذبوا﴾ دو خطاب این دو خطاب یقیناً پیغمبر نیستند آن خطاب اولی هم همین طور است پس سباق يك، سیاق دو دوتا شاهد عادل نشان می‌دهند که یقیناً منظور پیغمبر نیست اما قراین منفصل بعضی از قراین منفصل در بحث دیروز گذشت یعنی از آن قراینی که امروز مطرح است این است یکی آیه اول سوره مبارکه احزاب است فرمود ﴿يا ايها النبي اتق الله و لا تطع الكافرين و المنافقين﴾^۱ خب این خطاب متوجه پیغمبر است که خدا به پیغمبر بفرماید پیغمبر با تقوا باش و از کافرین اطاعت نکن و منافقین اطاعت نکن این پیغمبری که کافر را مستحق عذاب الاهی می‌داند منافق را مستحق عذاب الاهی می‌داند آن را در ضلالت و غوایت می‌داند جا دارد که خدا به پیغمبر بفرماید که از کافرین اطاعت نکن از منافقین اطاعت نکن؟ خب یقیناً منظور پیغمبر نیست چه اینکه در سوره مبارکه اسراء وقتی ذات اقدس الاه به پیغمبرش در آیه ۲۳ می‌فرماید ﴿و قضي ربك الا تعبدوا الا اياه و بالوالدين

احسانا اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولاً كريماً^۱ فرمود اگر پدر تو مادر تو یکی از اینها یا هر دو پیر شدند و تو پرستار آنها شدی اینها را خوب پذیرایی کن، خوب پرستاری کن و به اینها اف نگو خوب وجود مبارك حضرت که نه پدر داشت در آن حال نزول قرآن نه مادر اینها قبلاً رحلت کرده بودند اینکه خدا به پیغمبر می فرماید ﴿اما يبلغنك عندك الكبر احدهما او كلاهما﴾^۲ معلوم است که ناظر به امت است نه ناظر به پیغمبر و نه ناظر به هر دو برای اینکه وجود مبارك حضرت پدری نداشت مادری نداشت در آن حالت خب پس این شواهد نشان می دهد که مخاطب از باب «اياك اعني و اسمعي يا جار» است این خطاب شاید منظور شخص پیغمبر نیست.

سؤال ... جواب: آنها را قبلاً سوره مبارکه کافرون نازل شد و قطع نامه صادر کرد آنها يك پیشنهاد چهار ضلعی داده بودند گفتند يك سال ما خدای تو را عبادت می کنیم يك سال تو بت های ما را سال بعد که سال سوم می شود تو خدای ما را عبادت بکن سال چهارم ما خدای تو را عبادت بکنیم يك سال در بین معبودها را عوض می کنیم این پیشنهاد چهار ضلعی شان مصرحاً در چهار جمله نفی شد ﴿قل يا ايها الكافرون * لا اعبد ما تعبدون * و لا انتم عابدون ما اعبد * و لا انا عابد ما عبدتم * و لا انتم عابدون ما اعبد﴾^۳ این تکرار نیست برابر همان پیشنهاد چهارگانه است این قطع نامه ای که صادر شده است آن وقت هم اینها بساطشان جمع شد فرمود ما با کسی مداهنه نداریم مباحنه نداریم با کسی سازش نداریم این که دین ما نظیر مسائل مالی نیست که کوتاه بیاایم که فرمود این چنین نمی شود برابر این چهار تا پیشنهاد چهار جمله اینها را صریحاً نفی کرد بنابراین اینها بساطشان جمع شد اگر

۱ - سوره اسراء، آیه ۲۳

۲ - سوره اسراء، آیه ۲۳

۳ - سوره کافرون، آیات ۱-۵

هم آنها احیاناً به همراه حضرت در مهاجرت شرکت می‌کردند توطئه‌ای داشتند حضرت اینها را شناخته بود دیگر فرض ندارد که پیغمبر باشد و از کافرین اطاعت کند یا از منافقین اطاعت کند مطلب دیگر اینکه خب در همین آیه فرمود شما معلوم می‌شود مخاطب یقیناً به این سه شاهد حالا گذشته از آن برهان عقلی است برهان عقلی از خود قرآن کریم کمک گرفته شد قرآن گذشته از اینکه تعبّدیات فراوانی دارد تعلیم کتاب و حکمت است یعنی مبادی برهان نشان می‌دهد دلیل نشان می‌دهد استدلال می‌کند اگر انسان يك قضیه مشکوکی شده‌هایی دارد نمی‌داند محمول به موضوع مرتبط است یا نه حد وسط را قرآن نشان می‌دهد این می‌شود کتاب علمی از این جهت و از آن جهت که با اخلاق و موعظه هماهنگ است می‌شود نور این ﴿يَعْلَمُهُمْ﴾ ﴿يَعْلَمُهُمْ﴾ همین است حد وسط را به آدم می‌فهماند اگر کسی تردید دارد نمی‌داند عالم قدیم است یا حادث مردد است نسبت قدم به عالم برای او مشکوک است نسبت حدوث به عالم برای او مشکوک است قرآن به او می‌فهماند این چون متغیر است بالاخره نمی‌تواند قدیم باشد دیگر خوب این تغیر را به آدم می‌فهماند یعنی مبادی برهان را حدود وسطی را به آدم یاد می‌دهد بالاخره بقیه را هم خدای سبحان به انسان فکر داده که اکبر و اصغر را تنظیم بکند از حد وسط کمک بگیرد آن کسی که حد وسط را هم به او بگویی این نتواند بفهمد او دیگر ﴿ذَرَهُمْ يَٰكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يَلْهَمُ الْأَمْلُ﴾^۱ است این دیگر اهل استدلال است آن کسی که حد وسط را به او گفتی شروع بکند به فکر کردن خوب معلوم می‌شود او انسان است قرآن کارش حدود وسطی^۲ را تعلیم کردن است می‌شود ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَ الْحِكْمَةُ﴾^۲ آنچه که در بحث دیروز گذشت کمک گرفتن از حدود وسطی و مبادی برهان بود فرمود آخر این مخلصین در مقامی هستند که اصلاً شیطان آنجا راه ندارد خوب آدم می‌نشیند فکر می‌کند خوب وقتی شیطان راه نداشت بطلان راه ندارد وسوسه راه ندارد

۱ - سورة حجر، آیه ۳

۲ - سورة بقره، آیه ۱۲۹

غوايت راه ندارد ضلالت راه ندارد لو امنی انهم راه ندارد و ده‌ها کاری که شیطان راه دارد شیطان در مرز مخلصین راه ندارد وقتی او راه نداشت هیچ کدام از ضلالت‌ها، غوايتها، ﴿لو امنی انهم، لو آمرنهم و لو ضلنهم و لو اقصینهم﴾ اینها راه ندارد هیچ کدام از اینها که راه نداشت پس باطل در آنجا نیست وقتی باطل در آنجا نبود شك هم نیست و این عقل شاگرد خوبی است برای نقل نقل یعنی قرآن می‌گوید آنجا جای باطل نیست وقتی جای باطل نبود خوب یقیناً جای شك نیست دیگر آنچه که در بحثهای قبل گذشت این سرمایه را خود عقل نداشت این فهم را عقل به كمك دستیابی به آن حد وسطی که قرآن یادش داده ﴿و يعلمهم الكتاب والحكمة﴾^۱ شده گفته خوب آن راه خاص خودش را دارد آن يك فصل مخصوصی است اصلاً شك در آنجا نیست برای اینکه شك فرع بر وجود باطل است جایی که باطل نیست شك هم نیست اما این سه دلیل را از ظواهر قرآن می‌شود كمك گرفت برای اینکه اگر خود خدای سبحان مستقیماً دارد با پیغمبر حرف می‌زند این فرض دارد که پیغمبر از این حرف یقین پیدا نکند چهار تا یهودی یقین پیدا کند اما نسبت به مردم درست است مشرکین حجاز درست است نسبت به اینها می‌فرماید خب بالأخره شما این را که قبول دارید خودتان امی هستید درس نخوانده‌اید ﴿هو الذی بعث فی الامیین رسولا﴾^۲ و این را هم قبول دارید که بالأخره علمای اهل کتاب اهل فضل و دانشند از شما عالم‌ترند برای اینکه کتاب خواندند کتاب می‌فهمند می‌نویسند شما از اینها بی‌خبرید خوب از اینها پرسید در سوره مبارکه شعراء به این صورت فرمود آیه ۱۹۷ سوره مبارکه شعراء این است که ﴿اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل﴾^۳ خوب بالاخره این حرفهایی که ما گفتیم نشانه‌اش این است که علمای بنی اسرائیل می‌دانند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که

۱ - سوره جمعه، آیه ۲

۲ - سوره جمعه، آیه ۲

۳ - سوره شعراء، آیه ۱۹۷

درس نخواند معلم هم که ندید کتاب هم که ندید اهل کتابت هم که نبود مکتب هم که نرفت حرفهایی می‌زند که در تورات و انجیل آنها هم هست بروید از آنها پیرسید الان هم اینجا به مشرکان حجاز می‌فرماید ﴿و ان كنت في شك﴾ یعنی ﴿و ان كنت في شك﴾ به دلیل همان آیه‌ای که در چند جمله بعد در همین سوره مبارکه یس آن روز هم خوانده شد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها فرمود اگر شما شك دارید خوب بروید پیرسید من که حرف شما را نمی‌پذیرم و شما هم راهی برای اقامه احتجاج ندارید ﴿فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله﴾^۱ علمای بنی اسرائیل هم می‌دانند بروید یاد بگیرید برابر آنچه در سوره مبارکه شعراء آمده خوب ﴿فان كنت في شك مما انزلنا اليك فستل الذين يقرءون الكتاب من قبلك﴾ کتابی که قبل از شما نازل شده است آنها آن کتاب قبلی را می‌خوانند و مقدم بر شما هم هستند از آنها سؤال کنید ﴿لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين﴾ * و لا تكونن من الذين كذبوا بايات الله فتكون من الخسرين﴾ این جا برای شك نیست و اگر کسی خدای ناکرده شك بود و یا منکر بود سرمایه را باخت چون بعد از مرگ دیگر عمر که سرمایه است برای کسب معارف و اعمال صالح در دسترس نیست وقتی سرمایه را انسان به بازو دیگر خسران عظیم است بعد فرمود ﴿ان الذين حققت عليهم كلمت ربك﴾ برخی‌ها خواستند بگویند این آیه ﴿فان كنت في شك مما انزلنا﴾ در معراج و آسمان نازل شده است این مشکل را حل نمی‌کند حالا بر فرض در آسمان خوب همان طوری که ذات اقدس الهه ﴿هو الذي في السماء إله و في الارض إله﴾^۲ خلیفه او پیغمبر او رسول هم ﴿في الارض رسول و في السماء رسول و در ارض و سماء معصوم و منزله از شك و اشتباه و امثال ذلك است در معراج باشد در غیر معراج باشد شك برای آن حضرت معنا ندارد اشکال در این نیست که منظور از ﴿الذين يقرءون الكتاب﴾ انبیای قبلی هستند یا نه حالا بر فرض منظور از ﴿الذين يقرءون

۱ - سوره یونس، آیه ۱۰۴

۲ - سوره زخرف، آیه ۸۴

الكتاب﴾ انبیای قبلی باشند ﴿وَسُئِلَ مَنْ ارسلنا من قبلك﴾^۱ منظور انبیای قبلی باشند بسیار خوب اما شك را نمی‌شود به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داد پس بنابراین بر فرض اینکه این آیه مربوط به معراج باشد هم مشکل حل نمی‌شود ﴿ان الذين حقت عليهم كلمت ربك لا يؤمنون﴾^۲ فرمود ما بارها و سالها و در طول عمر افراد را می‌آزماییم بلکه اینها انشاءالله برگردند چه از راه عقل چه از راه موعظه که نقل و ادله ما هم گاهی حکمت است گاهی موعظه است گاهی جدال احسن است شواهد فراوانی را اقامه می‌کنیم تا او برگردد اگر با داشتن همه حجج الاهی ﴿نبذ ... کتاب الله وراء ظهورهم﴾^۳ شد و صریحاً حرفشان این است که ﴿سواء علينا أوعظت ام لم تكن من الواعظين﴾^۴ و جایی هم رسیدند که ذات اقدس الاهی به پیغمبرش (علیه آلاف التحية والثناء) می‌فرماید ﴿سواء عليهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون﴾^۵ چه بگویی چه نگویی اینها ایمان نمی‌آورند اگر کسی به این حد از نصاب رسید که دیگر عالماً عامداً اهل ایمان نیست ذات اقدس الاهی او را مستحق عذاب می‌داند چنین گروهی از باب امتناع عادی نه امتناع عقلی دیگر ایمان نمی‌آورند البته تا زنده‌اند مکلف‌اند اینکه امتناع بالاختیار لاینافی الاختیار این امتناع عادی است نه امتناع عقلی برای شما خیلی سخت است ﴿فسنصره للعسري﴾^۶ یعنی اینها برای کار معصیت و کار حرام و شقاوت‌بار خیلی به آسانی اقدام می‌کنند اما برای کارهای حق و صحیح ﴿كانا يصعد في السماء﴾^۷ می‌خواهد برود آسمان خوب آدم بخواند برود آسمان چه طوری می‌رود نفسش بند

۱ - سورة زخرف، آیه ۴۵

۲ - سورة يونس، آیه ۹۶

۳ - سورة بقره، آیه ۱۰۱

۴ - سورة شعراء، آیه ۱۳۶

۵ - سورة بقره، آیه ۶

۶ - سورة لیل، آیه ۱۰

۷ - سورة انعام، آیه ۱۲۵

می آید فرمود اینها مثل اینکه ﴿فَكَانُوا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾^۱ اینها انگار کشان کشان می خواهند برود آسمان آنجا دیگر جا برای هوا نیست جا برای تنفس نیست با همین وضع بدون داشتن هوا بخواد برود آسمان این ﴿فَكَانُوا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾^۲ دارد جان می کند و خودش را به این روز نشاند فرمود اینهایی که حالا دیگر مستحق عذاب الاهی اند اینها ﴿لَا يُؤْمِنُونَ * وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ﴾ ولو معجزات فراوانی را هم ببینند این کل آیه یعنی آیات کثیر نه همه آیات الاهی بیاید به نحو کل استیعابی و استقراقی باشد به نحو موجه کلیه یعنی جمیع آیات الاهی اگر بیاید این ایمان نمی آورد خوب جمیع آیات الاهی که بر يك شخص در يك مدت کوتاه عمر آمدنی نیست این کل آیه في الجملة است نه بالجملة مثل اینکه بگویند ما همه امکانات را فراهم کردیم یعنی همه نسبی نه همه نفسی این چنین نیست که همه آیات بیاید برای این آقا این ایمان نمی آورد یعنی آیات فراوانی مشابه این تعبیر در سوره مبارکه حج با این صورت یاد شده است آیه ۲۷ سوره مبارکه حج این است فرمود ﴿وَ اِذْ فِي النَّاسِ بِالْحِجِّ يَتَوَكَّؤْنَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَآتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۳ خوب این دو تا کلی که هست در اینجا معنایش این است که اینها جمیع شترهای لاغر و باریک میان را مرکب قرار می دهند و می آورند چه در مشرق عالم چه در مغرب عالم این که نیست جمیع شیارها و دره ها را طی می کنند تا بیایند این که نیست منظور يك ﴿كُلِّ فَجٍّ﴾^۴ کل نسبی است ﴿كُلِّ ضَامِرٍ﴾ هم کل نسبی است نه کل نفسی که بشود موجه کلیه یعنی جمیع شترهای باریک میان یا اسب های ضامر و باریک میان این کل نسبی است اینجا هم ﴿وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ﴾ کل نسبی است نه کل نفسی ﴿وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ﴾ مطلبی که مربوط به بحث های سابق است و گذشت که آیا فرعون واقعاً از زبان قال بود یا

۱ - سوره انعام، آیه ۱۲۵

۲ - سوره انعام، آیه ۱۲۵

۳ - سوره حج، آیه ۲۷

۴ - سوره حج، آیه ۲۷

زبان حال اشاره شد که اگر زبان قال دشوار بود به زبان حال هم می‌گویند قول نظیر آنچه که در سوره مبارکه یوسف گذشته است آیه ۷۷ سوره یوسف این بود که وقتی اعلام کننده از طرف حکومت وقت به قافله گفته بود ﴿ايتها العير انکم لسارقون﴾^۱ بعد گفتند شما چه گم کرده‌اید گفتند ما پیمانه ملك را گم کرده‌ایم بعد گشتند این پیمانه را در رحل برادر یوسف (سلام الله علیه) یافتند اینها را آوردند حضور یوسف (سلام الله علیه) حضرت اینها را شناخت آنها حضرت را نشناختند آنها به حضرت یوسف این چنین گفتند ﴿قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل﴾^۲ اگر این فعلاً این برادر دزدی کرد يك برادر دیگر هم دارد که قبلاً او هم دزدی کرده بود وجود مبارك یوسف (سلام الله علیه) این حرفها را در درون خود کتمان کرد به روی اینها نیاورد ﴿فاسرها یوسف فی نفسه﴾^۳ این يك قرینه که یوسف حرف زد ﴿و لم یبدها لهم﴾^۴ ابداع نکرد اظهار نکرد که برادر قبلی او دزدی نکرد و این هم دزدی نکرد شما چرا تهمت سرقت را به بردارش قبلی نسبت می‌دهید اینها را هیچ نگفت معذك ﴿قال انتم شر مکانا﴾^۵ شما بد آدمی هستید مکانت شما بد است آدم شروری هستید خوب این را آدم شروری هستید را که به اینها زبانی نفرمود این را در دل گفت این گفتن در دل به عنوان خاطره و به عنوان يك تصور درونی از او به قول یاد شده است پس معلوم می‌شود گاهی کلمه قول و عنوان قول بر آن تصمیم درونی و علم و آگاهی درونی اطلاق می‌شود این خلاصه استشهادی بود که در نوبت‌های قبل اشاره شد ممکن است گفته شود این ﴿قال انتم﴾^۶ و از اینجا می‌توانیم به جریان فرعون که گفته بود ﴿قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من

۱ - سوره یوسف، آیه ۷۰

۲ - سوره یوسف، آیه ۷۷

۳ - سوره یوسف، آیه ۷۷

۴ - سوره یوسف، آیه ۷۷

۵ - سوره یوسف، آیه ۷۷

۶ - سوره یوسف، آیه ۷۷

المسلمین ﴿این را از درون گفته باشد نه در حال غرق که دهانش پر از آب شده و نمی‌توانست حرف بزند اگر گفته باشد که ممکن است اگر هم نگفته باشد برای اینکه در حال غرق است و دهانش را آب گرفته و راهی برای حرف زدن ندارد این تصمیم درونی آن گرایش درونی را هم قول می‌گویند به شهادت این آیه حالا اگر کسی بگوید این آیه شهادت نمی‌دهد برای اینکه یوسف (سلام الله علیه) آن جریان خودش را به عنوان سر و راز نگه داشت و نگفت و جریان مربوط به چاه اندازی و اینها که مربوط به خودش بود آنها را هم ﴿لم یبدها﴾ و ﴿فاسرها یوسف فی نفسه﴾^۱ يك، ﴿و لم یبدها لهم﴾ دو، این هر دو به جریان خودش برمی‌گردد اما درباره برادر خودش زبانی به اینها گفت که ﴿انتم شر مکانا﴾^۲ برای اینکه چرا تهمت سرقت به این برادر زدید این هم نارواست این احتمال برای اینکه سخن‌گوی رسمی حکومت مصر اعلام کرد ﴿ایتها العیر انکم لسارقون﴾^۳ با جمله اسمیه، با حرف تاکید، لام، ان، گفت ﴿لسارقون﴾ برادران که اینطور نگفتند با يك جمله فعلیه آن هم با ان، ﴿ان یسرق﴾^۴ پس تهمت سرقت به بردار یوسف نزدند گذشته از اینکه در چنین فضایی خوب بالأخره همگان گفتند که این کسی که صاحب رحل بود سرقت کرد آنها هم گفتند ولی آنها آنچه از اینها برمی‌آید ایثار و گذشت بود که به یوسف پیشنهاد دادند گفتند ﴿یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا مکانه انا نریک من المحسنین﴾^۵ خوب از این احسان و ایثار بالاتر که در شهر غربت بیایند بگویند آقا ما را بگیر به زندان بگذار این را آزاد کن آن وقت یوسف (سلام الله علیه) نسبت به این‌گونه افراد پرگذشت می‌گویند شما آدم‌های شرووری هستید اینها يك جمله فعلیه گفتند آن هم با

۱ - سورة یوسف، آیه ۷۷

۲ - سورة یوسف، آیه ۷۷

۳ - سورة یوسف، آیه ۷۰

۴ - سورة یوسف، آیه ۷۷

۵ - سورة یوسف، آیه ۷۸

ان در فضایی که سخن‌گوی مصر اینها را با جمله اسمیه با چندتا تأکید گفت ﴿انکم لسارقون﴾^۱ بعد هم اینها در کمال ادب و ایثار گفتند آقا ما را بگیر به زندان بکن این را چرا می‌گیری؟ برای اینکه پدر پیر دارد از این احسان و ایثار بالاتر دیگر امروز فرض نمی‌شد که آن وقت در چنین فضایی وجود مبارك يوسف (سلام الله علیه) فرمود شما آدمهای شروری هستید لذا این مربوط به گفتن زبانی نیست يك مربوط به برادرش هم نیست دو مربوط به همان جریان خودش است که اینها یعنی برادران او را به چاه انداختند ﴿و شروه بثمان بنحس دراهم معدود﴾^۲ می‌ماند آیه‌ای که اجمالاً بحث می‌شود حالا شاید فردا اگر در خصوص همین يك آیه بحث کنیم چون آخرین روز بحث است این بحث آیه ۹۸ یعنی ﴿فلو لا کانت﴾ را خوب مطالعه بفرمایید با يك روز انشاءالله تمام بکنیم.

«والحمد لله رب العالمین»

۱ - سورة يوسف، آیه ۷۰

۲ - سورة يوسف، آیه ۲۰